

**تصور کن مذهبی نباشد** ریچارد داوکینز

ترجمه: سیف خدایاری

ترانه جان لنون - تصور کن دنیایی عاری از دین را به یاد آورید. تصور کنید بمب گذاران انتحاری 11 سپتامبر و هفتم ژوئن لندن را بوجود نمی آوردند. تصور کنید جنگهای صلیبی نبود، شکار جادوگران نبود. مناقشه ای بر سر کشمیر نبود. جدایی بین هند و پاکستان در میان نبود. جنگ اسرائیل / فلسطین وجود نداشت. قتل عام های صرب / کروات / مسلمان صورت نمی گرفت. " معضل " ایرلند شمالی وجود نداشت. تصور کنید که طالبان مجسمه های تاریخی را منفجر نمی کرد و زنان به خاطر نشان دادن یک اینچ از پوست بدنشان شلاق نمی زدند و جدا کردن سر کافران و ملحدان در ملا عام صورت نمی گرفت. تصور کن آزار یهودیان نبود - در واقع یهودیتی وجود نداشت که مورد آزار

صفحه ۳

**سبز جنبش الله اکبر، جنبش حجاب و تاسوعا و عاشورا است!**

**این جنبش ارتجاعی را طرد کنید!**

اعظم کم گویان

با همه سیاهی ها، ناورائی ها، تباهی کودکان، بی حق و حقوقی زنان و استثمار کارگران و همه تلخی ها، همیشه یک نقطه مثبت و روشن نقطه عزیمت آزادیخواهان و شاخص تعریف جامعه و مردم ایران بود: بیزاری و گریزانی مردم از ارتجاع اسلامی و پشت پا زدن آنها به قیود ارتجاع اسلامی حاکم. آری "ایران یک جامعه اسلامی نبوده و نیست" و مردم از ارتجاع دینی حاکم گریزانند.

اما به یمن تغییر و تحولات سیاسی منفی و رو به عقبی که طی سال گذشته در ایران رخ داد جنبش سبز جنبش بخشی از پیکره نحس جمهوری اسلامی که حامیان طبقاتی خود را در میان طبقات بالای جامعه یافته، پرچم سبز مرتجعین اسلامی با شعار الله اکبر و حجاب گل و بته ای ارتجاع دینی را بعنوان هویت خود بر کل اعتراض و عصیان مردم ناراضی حاکم کرده است. به

صفحه ۲

**خاستگاه مذهب** امین قضایی

مذهب نگاه کژاندیش انسان به جهان نیست. بلکه بر عکس کژدیسگی جامعه طبقاتی به شکل جهان است. این نگاه غلط است که انسان در طلب شناخت پدیده های طبیعی، برداشتی روح باور از آن کرد. این برداشت از مذهب به مثابه ی اشتباه در فرآیند شناخت، انسانی را از پیش فرض می گیرد که کنجکاو و حیران در برابر جهان ایستاده است.

صفحه ۴

**خدا، دین و حقیقت**

من هیچوقت نمی خواهم عضو گروهی باشم که سمبل آن مردی است که به دو قطعه چوب میخ شده است.

جورج کارلین

مسیحیت تقلیدی از خورشید پرستی است به این ترتیب که مردی که او را مسیح می نامند را به جای خورشید گذاشته اند و همان عبادت و پرستشی که سابقا برای خورشید بجا می آوردند، برای این مرد م می دهند.

صفحه ۲

**جهان شناسی قرآن - قسمت دوم**

**خاستگاه مذهب**

**کمونیسم کارگری و مذهب**

**ای مسلمین! بدانید**

**مردم می گویند که من گوشخراشم!**



**دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!**

از صفحه ۱

**توماس پین**

مسلمان بودن مانند یک خیابان یک طرفه است. چه از زمان تولد و چه با مسلمان شدن که تاریخا با زور و قهر صورت گرفته است، برای انسانی که بعنوان مسلمان برچسب خورده و تحت قانون اسلامی زندگی می کند، راه برون رفت آزادانه ای وجود ندارد. طرد اسلام پاسخی جز مرگ ندارد.

**اعظم کم گویان**

قدرت استدلال و تحقیق آزادانه، تنها عوامل موثر در جلوگیری از خطا هستند.

**توماس جفرسون**

"از این رو ما در بین آنها (مسیحیان) دشمنی و نفرت را دامن زدیم که تا روز قیامت ادامه خواهد داشت، زمانی که الله همه اعمال آنها را به آنها گوشزد خواهد کرد"

من کاملا مدافع جدایی دین و دولت هستم. بنظر من این دو نهاد به اندازه کافی معضل ساز هستند که با هم بودنشان مرگبار بشود.

**جورج کارلین**

"از این رو ما در بین آنها (یهودیان) دشمنی و نفرت را دامن زدیم که تا روز قیامت ادامه خواهد داشت، زمانی که الله همه اعمال آنها را به آنها گوشزد خواهد کرد" سوره ۳ آیه ۸۵  
کلیساها هرگز مدافع هیچ نوع آزادی برای مردم نبوده اند.

**جیمز مدیسون**

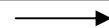
زنان دامهای شیطان اند مسئله ۳۱۵۳ نهج الفصاحه  
ما خدا را شبیه و مانند خود خلق کردیم.

**جورج کارلین**

زندگی زن دو پرده دارد قبر و زناشویی مسئله

**۲۲۷۰ نهج الفصاحه**

محکمترین سلاح شیطان، زنان هستند همانجا  
از میان کلیه ستمگریهایی که در حق بشر روا داشته می شوند، ستم



به یمن سلطه این جنبش بر خودآگاهی مردم، الله اکبر شعار اصلی و شرکت در تظاهرات عاشورا و تاسوعا با روسری و حجاب و رفتن زیر پرچم بخشی از ارتجاع اسلامی به شکل اصلی اعتراض مردم تبدیل شده است.

جنبش سبز جنبش مردم عاصی از سلطه دین بر زندگیشان نیست بلکه جنبش بازگرداندن الله اکبر و حجاب است. این جنبش زنانی که سالهاست با حجاب و انقیاد دینی دست و پنجه نرم می کنند نیست جنبش فشار بر زنان برای بازگشت به حجاب است. سبز جنبش جوانان برای خلاصی فرهنگی و اجتماعی نیست جنبش کنترل آنان زیر چتر دین است. سبز جنبش نقد دین و خلاصی از قید و بندهای اسلامی نیست برعکس جنبش تحکیم نابرابری، کنترل زنان و جوانان و استثمار کارگران و مردم زحمتکش است.

اعتراض و مبارزه برحق خود را به این جنبش گره نزنید! جنبش الله اکبر و حجاب و عاشورا و تاسوعا را ترک کنید! جنبش رهایی بخش خود را علیه جنبش سبز و سیاه اه بیندازید! سبز و الله اکبر و حجاب و عاشورا برارنده مردم آزادیخواه نیست. صفوف سبز را ترک کنید! صف آزادی و رهایی از قیود دینی و نابرابری را راه بیندازید!

زنده باد جنبش بی خدایی

زنده باد جنبش رهایی زن از سلطه دین و مرد سالاری

زنده باد جنبش رهایی وجدان و خلاصی فرهنگی

دین بدترین نوع است، ستمهای دیگر فقط شامل همین دنیای فعلی و موجود می شوند. اما ستم دین انسان را بعد از گور هم آزار می دهد!

**توماس پین**

نظریه مسیحیت پائین تر از بت پرستی میتولوژیهای عتیق و پوششی برای مقاصد مادی در راه کسب قدرت و ثروت است. وظیفه فلسفه و تعقل انسانی، افشای این حقه بازی و کلاهبرداری است.

**توماس پین**

مردی در خیابان به من گفت "که بخاطر مواد مخدر کاملا بدبخت شدم و حالا بخاطر عقیده به مسیح مقدس خاک بر سر شده ام!

**جورج کارلین**

الهی بودن مسیح، پوشش معقولی برای چرند بودن مسیحیت بوجود آورده است.

**جان آدامز**

"حضرت امیر المومنین وصیت فرمود به حضرت امام حسن که

زناهار مشورت با زنان مکن، مگر رای ایشان ضعیف و سست است ... سخن اش را در حق دیگران قبول نکن. و در حدیث معتبر از حضرت (ص) منقول است که زنان را در غرفه و بالاخانه جا مدهید و چیز نوشتن به ایشان نیاموزید و سوره یوسف را تعلیم کنید و چرخ رشتن به ایشان یاد بدهید و سوره نور را به ایشان تعلیم کنید. و حضرت رسول چون اراده جنگ داشت، با زنان خود مشورت می کرد و آنچه ایشان می گفتند: خلاف آن می کرد و حضرت رسول فرمود: هر که اطاعت زن خود کند، خدا او را سرنگون در جهنم اندازد

"در حدیث صحیح از امام رضا منقول است که سه چیز از سنت پیغمبر است: بوی خوش کردن، موهای زائد بدن را ازاله کردن، و زنان بسیار داشتن و بسیار با ایشان مقاربت کردن"

**حلیه المتقین، محمد باقر مجلسی، ص ۹۴**

من تصدیق می کنم که هشت سال تحصیل در مدرسه کاتولیکی و تغذیه شدن در جهتی که بتوانم به خودم و غرایزم اعتماد داشته باشم، برایم مفید بوده است. تا جایی که این آموزش مذهبی مرا به ابزاری مسلح کرد که ایمان و دین را رها و رد کنم. من تا اندازه ای به غرایز خود ایمان آوردم که بگویم دین مثل داستان شاه پریان خیلی عالی است اما نه برای من، بر من تاثیر نمی کند!

**جورج کارلین**

از بهروز مدرسی

## تصور کن مذهبی نباشد

ترانه جان لنون - تصور کن دنیایی عاری از دین را به یاد آورید. تصور کنید بمب گذاران انتحاری 11 سپتامبر هفتم ژوئن لندن را بوجود نمی آوردند. تصور کنید جنگهای صلیبی نبود، شکار جادوگران نبود. مناقشه ای بر سر کشمیر نبود. جدایی بین هند و پاکستان در میان نبود. جنگ اسرائیل / فلسطین وجود نداشت. قتل عام های صرب / کروات / مسلمان صورت نمی گرفت. " معضل " ایرلند شمالی وجود نداشت. تصور کنید که طالبان مجسمه های تاریخی را منفجر نمی کرد و زنان به خاطر نشان دادن یک اینچ از پوست بدنشان شلاق نمی زدند و جدا کردن سر کافران و ملحدان در ملاء عام صورت نمی گرفت. تصور کن آزار یهودیان نبود - در واقع یهودیتی وجود نداشت که مورد آزار قرار گیرند، چون مدتها قبل از وجود ادیان آنها با مردم پیرامون خود وصلت یافته بودند.

البته امروزه کشتارها و شکنجه های دینی با بحث های دینی برانگیخته نمی شوند. مردان مسلح ارتش آزادبخش ایرلند، پروتستان ها را به خاطر اختلاف برسر ماهیت استحاله مسیح نمی کشند (یا عکس آن). انگیزه بیشتر جنگ های امروزی انتقام و کینه قومی است؛ بدین خاطر است که یکی از " آنها " یکی از افراد " ما " را کشته است. " آنها " اجداد " ما " را از سرزمین های پدری مان بیرون کرده اند. خصومت ها بیشتر انگیزه اقتصادی و سیاسی دارند تا دینی و ریشه آنها به سالها قبل بر می گردد. اگرچه اختلافات قبیله ای به خودی خود ربطی به ادیان دارند، اما صرف این واقعیت که دو قبیله وجود دارد، برای دین مایه زیادی است. بدون تردید

امروزه اختلافات قبیله ای بر اساس نژاد یا زبان هم وجود دارد، اما در ایرلند غیر از دین چه چیزی مورد اختلاف است؟ همین حکم در مورد هند و پاکستان، صرب و کروات و قبایل مختلف اندونزی و آفریقا صادق است. دین مهم ترین عامل تقسیم کننده و هویت آفرین برای افراد و ایجاد خصومت است. اگر یک مهندس اجتماعی وسیله ای را فراهم می کرد تا شریانه ترین دشمنی های امروز را بسنجد، با فرمولی بهتر از آموزش سکتاریستی بر اساس دین مواجه نمی شد. مدارس مذهبی که همه ادیان را بصورت مقایسه ای تدریس می کنند، ممکن است کمی خوب باشند. اما تمام داستان مدارس دینی این است که به بچه های قبیله " ما " باید دین " خودشان " تدریس شود. چون به بچه های قبیله دیگر همزمان دین رقیب آموزش داده شده است. البته با نگاهی به سابقه کینه توزانه دین در طول تاریخ، نتایج کاملاً قابل پیش بینی است.

صحبت کردن درباره دین " خود " کودک چه مفهومی دارد؟ جهانی را تصور کنید که در آن صحبت کردن از بچه کینزی، بچه هگلی یا بچه مارکسی چیزی عادی باشد. یا تصور کنید طرحی به پارلمان برود تا بودجه دولت برای مدارس ابتدایی را بر اساس دسته بندی های کودکان لیبرپارتی، کودکان محافظه کار تقسیم کنند. همه افراد با این موافق اند که کودکان کوچکتر از آن هستند تا بدانند آیا آنها کنزی اند یا طرفدار اصالت پول. کارگرند یا محافظه کار. کودکان خیلی کوچک تر از آنند که این بار سنگین این القاب را تحمل کنند. اما چرا جامعه ما از کوبیدن شلاق عناوینی مانند کاتولیک، پروتستان، مسلمان یا یهودی بر بدن نحیف کودک شادمان است؟ آیا اگر بدان فکر کنید، شکلی از تجاوز روحی به کودکان در ذهنتان نقش نمی بندد؟

من یکبار این نکته را با سخنگوی رومن کاتولیک روی آنتن بردم. اسم او را فراموش کرده ام اما چیزی شبیه به خاله ترشیده و سمبل استقامت اندیشه روز جزا بود. وقتی که گفتم یک کودک دبستانی کوچکتر از آن است که بفهمد کاتولیک است یا پروتستان، او اینگونه برآشفته شد: " حالا بیا و درباره برخی از کودکان در مدرسه کاتولیک ما حرف بزنیم! مطمئنم همه ی آنها می دانند که بچه کاتولیک اند. " خوب، من هم این را بخوبی می دانم. یسوعیون لاف می زنند " کودک را در هفت سال اول زندگی اش تحویل دهید تا یک مرد به شما تحویل دهم. " چنین مهملاتی (در هر ورژنی) شیدانه تر از آن است که آنها را حتی توهین نامید. اما ممکن است بپرسید، اگر دین حقیقت داشته باشد چی؟ (از آنجا که باورهای متناقض نمی توانند به یک اندازه حقیقت داشته باشند، شاید بهتر باشد بگویید اگر دین من حقیقت داشته باشد چی؟) یا بگویید آموزش دینی تجاوز به کودک نیست چون روح فناپذیر او را نجات می دهد. علیرغم گستاخی و تهور این ادعا اگرخالصانه به حقیقت خدا محور باوردارید، می توانم احساس شما را درک کنم. اجازه دهید اگر نه گستاخ و متهور اما جاه طلب باشم و سعی کنم شما را راضی کنم که حقیقت نزد شما نیست. اعتقاد راسخ تان به خدا به سادگی اشتباه است! چرا به خدا ایمان دارید؟ چون از درون مختان با شما حرف می زند؟ مطمئناً چنین استدلالی قابل اتکا نیست. قاتل کشتارهای یورکشایر هم ادعا می کرد که فرمان مسیح را از درون مخش دریافت کرده است. مغز انسان یک هذیان گوی تمام عیار است و هذیان ها پایه های صحیحی برای شناخت جهان واقعی نیستند. ممکن است به خدا ایمان داشته باشید چون زندگی بدون او غیرقابل تحمل باشد. این هم استدلال به مراتب ضعیف تری است. شاید زندگی غیرقابل تحمل باشد. زجر باشد! همه ی چیزها غیر قابل تحمل اند، اما چنین واقعیتی نباید وجودش را به عنوان

## خاستگاه مذهب

من منکر وجود چنین انسانی در گذشته‌ها و چه بسا در زمانه‌ی کنونی هستم. هیچ رابطه‌ی معرفت‌شناختی مستقیمی میان انسان و جهان در کار نبوده است و اصلاً برقراری چنین رابطه‌ی غیرممکن است. چرا که شناخت از امر اجتماعی و اگر دلتان می‌خواهد دقیقتر صحبت کنیم از زبان بوجود آمده است، پس کومه نظری است اگر بدون امر اجتماعی از رابطه‌ی انسان و جهان سخن بگوییم. انسان جز از دریچه‌ی امر اجتماعی به جهان ننگریسته است. پس در این برداشت هیچ جایی برای امر اجتماعی در نظر گرفته نشده و مذهب صرفاً نتیجه‌ی رویکرد خاص هستی‌شناختی برخی از انسانها قلمداد شده که از طرف عموم پذیرفته می‌شود. برداشت دیگر از مذهب به مثابه مراسمی برای شکل‌گیری و تحکیم روابط اجتماعی، هرچند از تیررس این نقد من می‌گریزد، اما مذهب را از بعد معرفت‌شناختی آن عاری می‌کند. گویی مذهب تنها یک کارکرد است و از هرگونه محتوا و بینش انسانی عاری است. اما مذهب براسستی حرکتی برای شناخت است، اما نه مانند برداشت اول نتیجه‌ی اشتباهات انسان در جهت شناخت جهان و البته نه مانند برداشت دوم، صرفاً یک مراسم و عاری از هرگونه شناخت. خاستگاه مذهب نه یک تجربه‌ی فردی انسانی است و نه یک کارکرد اجتماعی که برای حفظ روابط سنتی جامعه به ذهن

انسانها تلقین می‌شود. اگرچه مذهب هم یک تجسم اجتماعی دارد و هم یک شیوه زیست عقیدتی فردی، اما نباید خاستگاه مذهب را با تاکید بر یکی از این دو بعد فردی و اجتماعی مذهب به دست آوریم. برای مثال می‌توان مذهب را آموزه، باورها و الگوهای رفتاری در زندگی دانست که برخی انسانهای کنجکاو و البته جاه طلب در اثر تجربیات فردی ابداع کرده و سپس به دلایلی کاملاً تاریخی و اجتماعی مقبول جامعه افتاده است. این نمونه‌ای است از درک مذهب به عنوان یک تجربه‌ی فردی. از طرف دیگر می‌توان مذهب را عقایدی دانست که طبقات مسلط جامعه برای کنترل ذهن و تسلیم اکثریت فرودست، به ایشان تلقین می‌کند. این برداشت شبه مارکسیستی هم همانقدر غلط است که نگاه کومه نظر اولی. نظریات دیگر مثل نظریه روان‌کاوی و یا شنیدن صداها در ذهن دویخی انسانها در دوران اولیه تمدن، هیچگاه دلیل شیوع و رواج عقاید مذهبی و کیفیات مشابهی آنها را توضیح نمی‌دهند. اما خاستگاه مذهب نه تبدیل هدایتگران برای تسلط بر اذهان است و نه صرفاً یک زمینه‌ی مساعد برای پذیرش برخی عقاید درباره‌ی جهان و شیوه‌ی زندگی. قبل از اینکه بخواهم عقیده‌ی خودم را درباره‌ی خاستگاه مذهب بیان کنم، باید این تذکر را بدهم که درک خاستگاه مذهب با درک مذهب متفاوت است. مذهب واقعا توسط

مبلغین و متشرعین مدیریت می‌شود و توسط رسانه‌ها، کتاب‌ها، آموزش و دولت و خانواده به خورد انسانها داده می‌شود. تلاش مذهب برای توصیف جهان و پدیده‌های طبیعی واقعا ناشی از ناتوانی انسانها برای شناخت علل رخدادها و سرنوشت آنهاست. اما نباید گمان کنیم که با این درک از مذهب خاستگاه مذهب را هم دریافته ایم. همچنین در اینجا خاستگاه مذهب را نباید با علت العلل، شرح یک ماجرای تکوینی از مذهب و یا چیزی مانند آن اشتباه گرفت. در اینجا هدف کشف روند کژدیسیگی‌هایی است که مذهب را شکل می‌دهد. برای شروع بحث من واژه‌ی "ضیافت" را پیش می‌کشم و اینکه ضیافت همان قربانگاه است. سؤال دقیق این است که چرا تمامی ضیافت‌ها (از بدویان گرفته تا توده‌های مذهبی کنونی) با ریزش خون آغاز می‌شود؟ چرا ضیافت قربانگاه است؟ چرا ما وقتی صاحب مالی می‌شویم یا موفقیتی کسب می‌کنیم، بخشی از آن را به دوستان شیرینی می‌دهیم یا خرج صدقه و زکات می‌کنیم؟ می‌توان یک جواب سراسر است به آن داد. جوابی که درست است اما کافی نیست: در دوره کشاورزی، انسان‌ها یادگرفتند که هنگام برداشت از زمین، باید مقداری از آن را به خود زمین باز پس دهند تا کشت دوباره از نو انجام گیرد. بنابراین همیشه باید مقداری از آنچه طبیعت به تو بخشیده رابه خود طبیعت بازپس دهی. شما با

تدریجی مانند تکامل بوسیله انتخاب طبیعی بر روی زمین یا سیاره‌ای دیگر باشد. شاید پریانی آنچنان پیشرفته وجود داشته باشند که ما آنها را به عنوان خدا پرستش کنیم. اما آنها نیز نهایتاً با تکامل تدریجی توضیح داده می‌شوند. خدایانی که از باستان تابحال وجود داشته اند استدلال غیرمحمتمل بودن را ممنوع دانسته اند و همزمان ادعا کرده اند که از تخم چشم و بندزنانو به ما نزدیک تراند. باور دینی نه فقط نیروزی اصلی برای شرارت در جهان است، بلکه پایه‌های اصلی اش با منطق علمی در تضاد قرار می‌گیرد. جهانی را تصور کن که هیچ کس ترسی از این ندارد این ایده‌ها را داشته باشد و نترسد از اینکه داستان به کجا ختم می‌شود.

یک احتمال کاملاً باز می‌گذارد. فکر می‌کنم می‌توانیم فراتر برویم برهان غیرمحمتمل بودن که سنتاً به نفع خدا بکار گرفته شده، اگر خوب دقت کرده باشید قوی ترین دلیل بر رد خداست.

زیبایی تکامل داروینی در این است که غیرمحمتمل بودن خدا را با درجات تکامل تدریجی نشان می‌دهد. از سادگی اولیه شروع می‌کند (درکش نسبتاً آسان است) و با قدمهای کوچک به پدیده‌هایی می‌رسد که فکر کردن جدی به آن با هر فرایندی غیر از تکامل تدریجی بسیار غیرمحمتمل خواهد بود.

خالق‌گزینه‌ای واقعی است اما اگر خالق خودش محصول فرایند



اتفاقی و توفیق یک اقلیت بر اکثریت نبود بلکه منشا آن مبادلات نمادین و قربانی شدن مازاد تولید است. بنابراین حیات مذهبی همسان با حیات جامعه طبقاتی است. قربانی کردن مازاد تولید، امر اجتماعی را به صورت یک قربانگاه بوجود آورد. قربانگاه شکل نخستین جامعه طبقاتی است. ضیافتی که توده ها در آن قربانی می شوند. این حرف بدان معنا نیست که هیچگونه مبادله ارزشها میان انسانها صورت نمی گرفت بلکه منظور این است که مبادله ی نمادین و نه مبادله ی ارزشها، بنیان شکل گیری امر اجتماعی بوده است.

اما قربانی کردن مازاد تولید، آنطور که معمولاً می پندارند صرفاً یک مبادله برای فرونشاندن خشم خدایان و دور کردن بلاهای طبیعی نبوده است. قربانی کردن مازاد تولید، نمادی از قربانی کردن ارزش مصرف انسان است. انسان با مازاد تولید به چیزهایی که تولید می کند ارزشی می دهد و با اعطای این ارزش، میل خود را هم می شناسد. اما در اولین مرحله، انسان با قربانی کردن ارزش مصرف است که آنرا می شناسد. یعنی با درک ارزش مصرف به مثابه ی غیاب آن. در اسطوره ی آفرینش خوردن میوه ممنوعه، نمادی است از درک ارزش مصرف که منجر به سقوط انسان از بهشت اسطوره ای شد و همانطور که می دانیم سقوط آدم نمادی است از سقوط انسان به جامعه طبقاتی. پس دلیل شکل گیری جامعه طبقاتی، قربانی شدن ارزش مصرف است. انسان تحقق ارزش مصرف و میل خود را به صورت زندگی خدایان تصور می کرد. خدا انسانی است فنا ناپذیر که ارزش مصرف او تحقق یافته است. ارزش مصرف، با غیاب آن به صورت زندگی خدای گونه و غیر قابل دسترس شناخته می شود. انسان آنچه را که با ارزش قلمداد می کند اهدا می کند و برعکس با همین اهدا کردن و قربانی کردن است که به آن چیز ارزش می دهد. ارزش مصرف با غیاب مصرف آن چیز شناخته می شود. من غذا را نمی خورم، من آنرا از خودم دور می کنم، در واقع من آنرا با روزه داری به خدا اهدا می کنم. این ضیافت است و قربانگاه ارزش مصرف من که نماد بارز آن خوردن است.

خواستۀ مذهب از توده ها، فرونشاندن امیال، غرایز و آرزوهای آنهاست تا ارزش مصرف آنها قربانی جامعه طبقاتی و خدایان آن شود. این مبادله ای است که با انسانها می شود: تو تسلیم می شوی و میل خود را قربانی می کنی و در بهشت چند برابر آن را باز پس می گیری. تو چند دانه بذر در زمین می کاری و چندین برابر آن را از زمین دریافت خواهی کرد. این مبادله ی نمادین، مبادله ی مرگ است. مبادله ای که امر اجتماعی را با قربانی کردن ارزش مصرف توده ها می سازد. میل به صورت بهشت به بعد از مرگ منتقل می شود. بیهوده نیست که مذهب، امر ناسوتی و دنیوی، شهوت، ثروت، غرور و هر آنچه به زادگاه ارزش مصرف تعلق دارد را پست و بی ارزش می خواند.

اما چهره ی معرفت شناختی این سیورورت کژدبسه وار جامعه طبقاتی، درک پدیدار به مثابه ی حضور امر غایب است. زمانی چیزها برای انسان همانی بودند که هستند. هستی به سادگی هست. اما انسان زمانی می تواند وارد جهان نمادین و زبان شود که امر موجود را همچون حضور امر غایب بفهمد. به همین خاطر انسان ارزش مصرف خود را با قربانی کردن آن می شناسد. یعنی آنرا به مثابه ی یک غیاب می شناسد. دلالت نیز با همین توانایی درک پدیدار به مثابه حضور امر غایب، صورت می گیرد. انسان های بدوی به ندرت درکی از نیستی داشتند. نیستی یک پدیده ی تاریخی است و هر قدر به عقب می رویم نقش نیستی، یعنی غیاب و نوشتار کمرنگ تر می شود. اینکه انسان چیزها را به عنوان حضور آنچه نیست بفهمد و آنرا ردی از یک چیز دیگر بداند، نشان از این واقعیت دارد که تاریخ معرفت بشر نه با شناخت چیزهای بیشتر بلکه با فهم "نیستی" به پیش رفت.

اگر به برداشت ها و نظریاتی بازگردیم که در ابتدا نقد کردم، پوچی و دیدگاه غلط آنها کاملاً مشخص می شود. انسان موجودی کنجکاو و حیران در برابر جهان نبود که به پدیده های طبیعی خواصی انسانی ببخشد. دلیل اینکه خدایان نماینده پدیده های طبیعی بودند، ناتوانی انسان از درک علت رخدادهای طبیعی نبود، این چیزی است که در واقع بعدها در نزد فیلسوفان طبیعی یونان باستان رخ داد. انسان، جهان را انسانی کرد اما نه به عنوان یک اشتباه در درک علت ها و رخدادها بلکه برای شناخت خودش، شناخت ارزش مصرف اش به مثابه یک غیاب. با این قربانی کردن ارزش مصرف او وارد مبادله ای می شد که روابط اجتماعی را بنیان می نهاد. مراسم و تابوها نیرومندترین شکل اجتماعی جوامع بدوی است. با توجه به اینکه جامعه طبقاتی بعد از مذاهب و مراسم رخ داده این عقیده را هم نمی توان پذیرفت که مذهب صرفاً تدبیر طبقات مسلط برای غلبه و خریداری رضای فرودستان است. از نظریه روان کاوی صحبتی به میان نیامد. میان نظریه روان کاوی درباره مذهب و دیدگاهی که در بالا مطرح کردم، همسویی وجود دارد البته نظریه روان کاوی چون از درک کژدبستگی های تاریخی ارزش مصرف ناآگاه است و آنرا صرفاً شکافی در روان انسان می داند، شاید تنها توجیه روانی فرد را برای پذیرش مذهب توضیح دهد و نه خاستگاه آن. همانطور که فروید میان رشد بدوی به سوی تمدن و رشد کودک به سوی بلوغ تناظری ساختاری ایجاد کرد، بهتر است این تناظر را میان بعد فردی و اجتماعی مذهب نیز به کار گیریم

مجموعه ای آموزشی و راهنمای مؤثری برای فعالیت مدافعین حقوق جهانشمول انسان فعالین عرصه بی خدایی مدافعین رهایی زن و طرفداران حقوق کودک می باشد. این کتاب مجموعه ای از مقالات و سخنرانیهای اعظم کم گویان بزبان انگلیسی است که با عنوان فوق در 190 صفحه منتشر شده است.

## برداشتن حجاب از اسلام و مالتی کالچرالیزم

Unveiling Islam  
&  
Multiculturalism  
in Defence of Secularism or  
Universal Woman's Rights  
Azam Kamguian

مجموعه ای آموزشی و راهنمای مؤثری برای فعالیت مدافعین حقوق جهانشمول انسان فعالین عرصه بی خدایی مدافعین رهایی زن و طرفداران حقوق کودک می باشد. این کتاب مجموعه ای از مقالات و سخنرانیهای اعظم کم گویان بزبان انگلیسی است که با عنوان فوق در 190 صفحه منتشر شده است.

## ای مسلمین! بدانید اسماعیل خوئی

آنچه ش به دیده ناید، نسرین و یاسمین است.

رندان شادخو را گوید هزار نفرین؛  
خامان مرگ جو را از او صد آفرین است.

در حزنش آرد آن چیز، کان بام گونه شاد است؛  
شادش بدارد آن چیز کان شام وش حزین است.

با مرد و زن در آن دم کز همدلی زند دم،  
تیغش به زیر جامه ست، سنگش در آستین است.

با وعده های شیرین جان ها کشد به آتش:  
زنبور دوزخ است او، زهرش در انگبین است.

لعنت کند بر ابلیس، حال آن که خود به تلبیس،  
پرفته تر ز شیطان، ملعون تر از لعین است.

مُهرش جواز غارت، سجاده نطع گشتار،  
داغ سیاهکاری است آتش که بر جبین است.

از گشته پُشته سازد کاین شیوه الهی ست،  
صد گونه خُده بازد کاین اقتضای دین است.

هر جای کش گذاری ست زودا که مرگزاری ست؛  
زنهار از آن مکانی کاو آندر آن مکین است.

چندان به جان ستاندن استاد کار باشد  
که ش عزراییل در فن، شاگرد کمترین است.

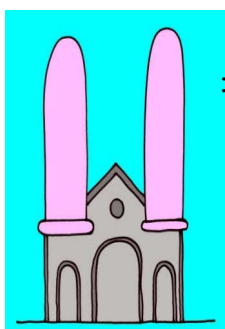
تا گرم باشدش نان، سازد تنوری از جنگ:  
خار و خس تنورش جان های نازنین است.

چشم شما گواه است کآخوند فتنه خواه است  
بر چشم شک نشاید، کاین چشمه یقین است.

باری، امان مجوید زین دام خوف و خون، تا  
اسلام در زمان است و آخوند بر زمین است.

آری، امان مجوید، ای کاروانیان! تا  
این تیر در کمان است وین دزد در کمین است.

یا علم، کآفتاب است، یا دین، که عین خواب است:  
حکمت اگر شناسید، این حکم واپسین است.



یکی از راهبای  
چلوگری از ویروس اسلام

ای مسلمین! بدانید، اسلام تان همین است:  
آیین جور و جهل است، دین نفاق و کین است.

اسلام دین زور است، آیین مرگ و گور است،  
از لطف مهر دور است، با قهرو کین عجین است.

کابوس خوف و خون است، افسانه اش فُسون است،  
اصلش فسانه گون است، ذاتش دروغگین است.

از راه راست گوید، راهش ولی به گور است،  
پیوسته علم جوید، علمش ولی به چین است.

وقتی خداست قهار، آرد پیمبرش قهر:  
وقتی خدا چنان است، پیغمبرش چنین است.

گوید فغان فغان از آن که ش مجیب خوانید:  
جوید امان امان از آنی که تان امین است.

دعوت به رستگاری، و آن با زبان شمشیر؟!  
این دین منجیان نیست، این دین غاصبین است.

در اقتدار، شمشیر؛ هنگام ضعف، تزویر:  
راز بقای دین تان این بوده است و این است.

شاد است زندگانی در ذات خویش و مذهب -  
تان ضد زندگانی ست، زیرا که غم گزین است.

اسلام راستین تان خودکامه پرور آمد:  
در رد دین تان این برهان راستین است.

با پیر عقل گفتم که: اصل فتنه چبود؟  
بنمود منبری را کان، بی گمان، همین است.

اسلام بی ولایت قوی خلاف عقل است:  
چون بی نگین توان داشت نقشی که بر نگین است؟

پس، گونه ای از آخوند باید به جای ماند:  
این مقتضای الشرع الانورالمبین است.

آخوند کیست یا چیست؟ بسیار از او ندانم:  
دانم که ذات خُده است، دانم که عین کین است.

افعی بود، ندانم، یا عنکبوت؟ اما  
دانم که زهرناک است، دانم که دام چین است.

خلفی نشسته دیدم بر گرد منبر او؛  
گفتم: ببین، سلیمان با دیو همنشین است.

پردازد او رسالات، و آن جمله در نجاسات؛

## جهان شناسی قرآن

### منوچهر اسدیگی

## جهان شناسی قرآن – قسمت دوم

### خدا و ساختن آسمانها و هفت آسمان :

یا شش روز ) آفرید به آسمان پرداخت و در طی دو روز هفت آسمان را خلق کرد ، آنهم آسمانهایی بر بالای زمین و زمینیان و به صورت طبقه طبقه و بسیار محکم ، ضمن اینکه کار هر آسمانی را هم وحی کرده و دستورش را داده ( شاید به فرشتگان بارگاهش که مجری اوامرش بودند ) . و در آخر آسمان جهان یا دنیا ( ی محدودش ) را و یا به عبارتی سقف بلند زمین را که در زیر آن فلکها قرار داشتند و یا همان آسمانهایی 7 گانه را به ( چراغها ) یعنی ستاره ها آراسته و تزئین گردانید ( آنهم برای زمینیان که هم زینت آنها در آسمان باشد و هم برای راه یابی در دریاها و خشکیها از آنها استفاده کنند ) و نیز در آسمان برجها ( اشکالی مثل ثور و حمل و جوزا و .. که وسیله تخیل انسان از به هم پیوستن ستاره ها ایجاد شده ) را هم ساخت .

و در آسمانی چراغ یعنی خورشید و در آسمانی ( فلکی ) دیگر ماهی نور دهنده قرارداد که هر یک در فلک خود رفت و آمد بکنند ( البته آن زمان بدلیل نبود علم امروزی کسی نمی دانست که خورشید این رفت و آمد روزانه را ندارد و زمین است که میچرخد و ماه هم نوری از خود ندارد ، حتی استغفرالله خدا هم نمی دانست ! ) .

این آسمانی که خدا ساخت دارای در نیز بود که مثلا آنرا میگذشاید که آبی سخت ریزنده به زمین و پایین بیاید ( البته ... از چگونگی ایجاد باران و جو زمین و .. اطلاع نداشتند ، حتی خدا ! ) .

یکی از آیات فوق نشان میدهد که خدا مردم را دوست دارد ، چرا که آسمان را نگه داشته تا بر روی زمین نیفتد .

( و باز هم البته در آن زمان کسی نمی دانست که زمین نسبت به جهان ذره ای بیش نیست و تحت جاذبه خورشید است و نمی شود این همه ستاره بر روی زمین کوچولو بیفتد ، حتی خدا هم نمی دانست ! چرا که فکر میکرد زمینی که خلق کرده مرکز جهان است و بسیار بزرگ و برای همین ستاره ها را برای زینت سقف زمین ساخته بود ... !! ) و چون مردم از اینکه خدا چگونه آسمان و سقف تزئین شده اش را نگه داشته ، چیزی و ستونی نمی دیدند و نمی دانستند ( و خود خدا و محمدش هم نمی دانست ) ، به آنها می گوید که آسمانها بر افراشته شد و آفریده شد بدون ستونی که شما ببینید و غیبی است . و بالاخره می گوید که :

آسمان را با نیرو و قوت بنا کردیم و آنرا بلند گردانیدیم و از آسمانها آب و باران را هم برای زمینیان میفرستیم ( چون در عربستان برف نمی بارید ، بیشتر از باران گفته ! ) و بسیاری از فرشته ها در آسمانها ( که برای دادن وحی به پیامبران و یا گرفتن جان مردم و یا نوشتن گناهها و حساب و کتاب و یا برای اداره هفت آسمان استخدام شده اند .. ببخشید خلق شده اند ! ) و تأکید میکند که آسمان را سقعی محفوظ و محکم ساخته که بر پا شده بدون ستون و نمی گذارد که بیفتد ( که زمینیان از این نظر خاطرشان جمع باشد و نترسند

مفسران و آسمان ، ببینیم مفسران و روشنفکران آگاه مسلمان چه منظور و تعبیر و تفسیراتی ( در ) آورده اند :

1- طالقانی در کتاب " پرتوی از قرآن " راجع به هفت آسمان اینگونه تفسیر ( که نه تفسیرات ) کرده اند که :

[ مقصود از هفت آسمان همان اختران منظومه شمسی جهان ما می باشد - در بعضی آیات مقصود از هفت آسمان مراتب و عوالم باطن و معنوی است .. و میشود طبقات جوی مقصود باشد ] -

- میدانیم که به اصطلاح اختران منظومه شمسی ( سیارات ) با زمین تعدادشان 9 سیاره است علاوه بر خرده سیارات و سنگهای آسمانی و ستارگان دنباله دار ، بنابراین تفسیر اول هیچ اعتباری ندارد .

• تفسیر دوم بسیار مضحک ، زیرا که هفت آسمان ( تمام جهان محدود

آیات مربوطه : در بسیاری از آیات قرآن کلمه سماء یا سموات ( آسمان یا آسمانها ) آمده است و همچنین حدود 9 بار هم از ( هفت آسمان ) سخن رفته که برخی از این آیات را در زیر می آوریم :

- سوره الصافات آیه 6 : بدرستی که ما آراستیم آسمان جهان را بچراغها - سوره الذاریات آیه 7 : .. بآسمان صاحب زینت ها ... - سوره فرقان آیه 62 : .. افزون آمدانکه گردانید در آسمان برجها و گردانید در آن چراغی ( خورشید ) و ماهی نور دهنده . - سوره البروج آیه 1 : قسم بآسمان صاحب برجها - سوره ملک آیه 5 : و بتحقیق آراستیم آسمان دنیا را بچراغها ... - سوره اعراف آیه 38 : گشوده نشود برای ایشان درهای آسمان و .. - سوره قمر آیه 11 : پس گشودیم درهای آسمان را بآبی سخت ریزنده .... - سوره الحج آیه 64 : ... و نگاه میدارد آسمان را از اینکه افتد بر زمین مگر بدستور او .... - سوره الرعد آیه 2 : خدا است که بر افراشت آسمانها را بی ستون ..... - سوره لقمان آیه 9 : آفرید آسمانها را بدون ستونی که ببینید آنرا و .... - سوره مومن آیه 66 : و .. گردانید آسمان را بنانی ..

- سوره ذاریات آیه 47 : و آسمان بنا کردیمش بقوت و ... - سوره الشمس آیه 5 : و ( قسم به ) آسمان و آنکه بنا کردش ... - سوره بقره آیه 20 : آنکه گردانید برای شما زمین را گسترده و آسمان را بنایی افراشته ... - سوره غاشیه آیه 18 : ( و آیا نمی نگرند ) بسوی آسمان که چگونه بلند گردانیده شده .. - سوره الرحمن آیه 6 : و آسمان را بلند گردانیدش .... - سوره طه آیه 3 : ... فرو فرستادنی از آنکه آفرید زمین را و آسمانهای بلند را .... - سوره انعام آیه 6 : .. و فرستادیم از آسمانها بر آنها باران بسیار ... - سوره بقره آیه 20 : ... و فرو فرستاد از آسمان آب را بسی ..

- سوره الطارق آیه 11 : .. و آسمان صاحب باران .... - سوره انبیاء آیه 33 : و گردانیدیم آسمان را سقعی محفوظ ..

- سوره یس آیه 40 : و هر یک ( خورشید و ماه ) در فلکی ( آسمانی ) آمد و رفت می کنند . - سوره نجم آیه 26 : و بسیاری از فرشته در آسمانها است که ....

- سوره بقره آیه 27 : اوست آنکه آفرید برای شما جمیع آنچه را در زمین است پس پرداخت بآسمان ، پس ساخت آنها را هفت آسمان - انبیاء آیه 12 : و بنا کردیم بالای شما هفت طبقه استوار ... - سوره المومنون آیه 17 : و بحقیقت آفریدیم بر بالای شما هفت طبقات بالای هم ... - سوره طلاق آیه 12 : خداست آنکه آفرید هفت آسمان را و ..

- سوره ملک آیه 3 : آنکه آفرید هفت آسمان را طبقه طبقه ... - سوره نوح آیه 14 : آیا نمی ببینید چگونه آفرید خدا هفت آسمان را طبقه طبقه بالای هم و ... - سوره المومنون آیه 88 : بگو کیست پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم ... - سوره الاسراء آیه 46 : تسبیح میکند مر او را آسمانهای هفتگانه و زمین .... - سوره فصلت آیه 11 : پس قرارداد آنها را هفت آسمان در دو روز و وحی کرد در هر آسمان کار آنرا و آراسته کردیم آسمان جهان را به چراغها ...

بررسی: آیات فوق چه میگویند و چه مفهومی دارند ( بدون تفسیر های غیر واقعی و دروغین )

-- از بررسی مجموع آیات فوق متوجه می شویم که : خدای قرآن محمد پس از اینکه زمین و جمیع آنچه را که در آنست در چهار روز ( و

شما ببینید - همین نیروی جاذبه اینکه چراغهایش به هم پیوسته، بوده که علم تازه فهمیده اما قرآن 1400 سال پیش گفته، که باید گفت اولاً صحبت از نیروی جاذبه به زمین و خورشید بر میگردد نه به آسمان و سقف آسمان با زمین، و دوم اینکه چون در قدیم کراته های آسمان را بر روی تکیه گاههایی بر روی زمین میدانستند و ستونی نمی دیدند گفته شده ستونهایی که نمی بینید که این ربطی به نیروی جاذبه نداشته، و سوم اینکه اگر منظور نیروی جاذبه بوده چرا همین مطلب به این مهمی را محمد و یا خدایش نگفته اند که زحمت به شما مفسران داده اند؟ در جایی که در قرآن در مورد مسائل روزمره و پیش پا افتاده آیات فراوانی صادر شده چطور نباید نسبت به سقف جهان و آسمان و ستونهایش که دیده نمی شود و بقول شما همان نیروی جاذبه است اشاره ای هم نشود؟ آیا غیر از این است که بشر آن زمان و علمش و به تبع آن محمد و خدایش اطلاعی از این نیرو نداشتند؟؟؟

و در پایان اینکه: در فضا اصلاً آسمان مفهومی ندارد، در این فضای کیهانی نا محدود بالا (بالای سر)، پایین، چپ، راست، جلو و عقب هم بی مفهوم است، آسمان برای زمین در روز همین آسمان آبی است، و آسمان آبروی و بارانی که جو یا اتمسفر است و در شب (علاوه بر آسمان روز که به علت تاریکی شب نمی بینیمش) آسمان پر ستاره میبینیم که (به علت روشنایی روز نمی بینیمش) نه سقایی واحد برای زمین است و نه

### فروردین 86

ادامه دارد

های این جهان است. مذهب آه مخلوق ستمدیده است، روح جهان بی روح و قلب جهان قسی القلب است. مذهب افیون مردم است. اعتقاد به مذهب که یک خوشی و سعادت خیالی و دروغین را در بین مردم بوجود می آورد، در واقع نشانه خواست و تمنای مردم برای دستیابی به خوشحالی و سعادت واقعی در جهان است. این خواست که مردم باید توهم در مورد موقعیت و شرایط مادی شان را کنار بگذارند به این معنی است که باید خود این شرایط و موقعیت را (که برای توجیه خود محتاج به توهم و خیال سازی در بین مردم است) تغییر دهند. از این رو نقد بهشت و مذهب تبدیل به نقد جهان زمینی می شود، نقد مذهب به نقد قانون، به نقد الهیات و به نقد سیاست منجر می شود.

Marx, Karl. A contribution to the critics of Hegel's philosophy of Rights. ed. Eugene Kamenka, penguin inc.

سماوات (آسمانهای 7 گانه) فعلاً همین است تا شاید پیشرفت علوم در آینده وجه بهتری کشف نماید. ] - چرا خدا برای متعدد بودن آسمانها رفته سراغ عدد هفت آنهم بیش از 8 بار؟ خیلی ساده میتوانست و میشد از همان کلمه سماوات (آسمانها) استفاده کند. و دوم اینکه مگر عدد 7 تعدد و میلیون و میلیارد را می رساند؟ - در مورد تفسیر دوم، مگر 7 کهکشانش وجود دارد؟ (البته به عدد 7 یعنی متعدد و بی شمار در بند فوق پرداختیم)

- آخر کدام انسانی از 1400 سال پیش تا کنون از خواندن 7 آسمان در قرآن متوجه شده که علاوه بر آسمان پر ستار ای که میبیند هنوز آسمانهای متعدد و خورشیدها و ماهها و نجوم و کواکب دیگری وجود دارد (البته بجز همین مفسر خودمان! )؟؟؟ وقتی نه تلسکوپی بوده و نه علوم مترقی و تکنولوژی امروزی، این تفسیرات بی پایه و خیالی و البته زورکی و دروغ و با منظور... اعتباری خواهد داشت؟؟؟ و ملاحظه می کنیم که این مفسران همینطور که ایشان خود گفته اند انگار و اقا خود قرآن و معانی اش را کار ندارند و یا قبول ندارند و منتظرند تا با پیشرفت علوم و شناخت علمی تر بشر، تفاسیر جدید و امروزی تری از قرآن 1400 سال پیش ارائه دهند که فقط میتوان گفت زهی بیشرمی و بی وجدانی.....

3- عده بسیاری از مفسران نیز متفق القولند که منظور از اینکه در قرآن آمده - آسمانها بر افراشته و آفریده شد ((بدون ستونهایی)) که

خدا) را تخیلی و دور از عینیات و واقعیت جلوه میدهد. گذشته از این مگر در "به اصطلاح" عوالم باطن و معنوی هم آسمان و ستاره و خورشید و.. وجود دارد؟ شاید هم منظور این "منظور تراشده" آن آسمان خیالی است که مثلاً محمد در آن معراج کرده؟! - و در مورد تفسیر سوم، اولاً در زمان محمد هیچ اطلاعات علمی در مورد جو زمین و چگونگی آن و گازهای تشکیل دهنده آن وجود نداشته، و دوم اینکه چه کسی گفته لایه های جو هفت طبقه است؟ و سوم و مهمتر اینکه در آیات قرآنی کاملاً روشن است که وقتی از 7 آسمان صحبت به میان آمده منظور تمامی جهان است (البته بدون زمین و تا آنجا که چشم غیر مسلح می دیده) و این چه ربطی به جو زمین دارد؟

2- محمد تقی شریعتی (ماله کش قرن 21 و آگاه از علوم) در کتاب "تفسیر نوین" این گونه تفسیر تراشیده که: [شاید منظور از هفت آسمان متعدد بودن آنها باشد، نه عدد معینی کمتر از هشت و بیشتر از شش - منظور از 7 آسمان کهکشانی بوده، قرآن در 14 قرن پیش با تکرار آسمانهای هفتگانه بشر را متوجه ساخت که علاوه بر این آسمان پر ستاره ای که به چشم میبینید، هنوز آسمانهای متعدد دیگر و خورشیدها و ماهها و نجوم و کواکب دیگری در این فضای بی انتها وجود دارد. (و در ادامه بیان داشته: ) به نظر نویسنده بهترین و قانع کننده ترین توجیه برای سبع

## از مقدمه ای به نقد فلسفه حق هگل کارل مارکسی

اساس نقد مذهب این است که انسان مذهب را آفریده، خدا و مذهب انسان را خلق نکرده. مذهب در واقع خودآگاهی انسانی است که هنوز خود را باز نیافته یا خود را باخته و از دست داده است. اما انسان یک موجود انتزاعی فارغ از جهان اطراف خود نیست. انسان، انسان جهان، دولت و جامعه است. این دولت و جامعه، مذهب را تولید می کنند. مذهب تئوری عمومی این جهان است. دایره المعارف آن و منطق آن در یک فرم و ظاهر عامه پسند است. معنویات این جهان و زمینه عمومی توجیه این جهان است. انعکاس ذات بشری در یک قالب شیخ گونه است. مبارزه علیه مذهب از این رو مبارزه ای غیر مستقیم علیه جهانی است که مذهب معنویات آن را می سازد. ستم مذهبی، انعکاس و بیان ستم های واقعی و ملموس است و اعتراض به مذهب، اعتراض به ستم

## مترجم: سیف خدایاری

## مردم می گویند که من گوشخراشم! گفتگویی با ریچارد داوکینز

یک و نیم میلیون نسخه از کتاب توهم خدا نوشته ریچارد داوکینز بفروش رفته است. داوکینز این هفته 5500 پوند را برای کمک به کمپین بی خدایان پرداخت کرده است. اما چرا هنوز بر این باور است که علم دارد جنگش را به دین می یازد.

همزمان که ریچارد داوکینز از کرسی استادی اش در دانشگاه آکسفورد بازنشسته می شود، دارد با شور و علاقه زیاد به دفاع از آنتیسم ادامه می دهد.

یکی از شبهای سال 2006 در خانه یکی از همکارانم، دوست دختر نوجوانش را ملاقات کردم. او پسری بود که کنجکاوی یک روشنفکر را داشت و کاملاً باهوش بود. اما سنگدلانه به باور والدینش یعنی مسیحیت وفادار بود. ما تقریباً تمام آن شب را به بحث با پسرک بینوا سپری کردیم و از او دلیل و برهان می خواستیم، که تقریباً هیچ فایده ای نداشت. آنوقت ما کمی ناامید بودیم و می بایست او را به یک متن نیمه آنتیستی ارجاع بدهیم اما هیچ اثری را به خاطر نداشتیم. اما بالاخره باید ببرسیم و پیدا کنیم.

یک ماه بعد داوکینز مانیفست آنتیستی اش - توهم خدا را منتشر کرد، که حتی در مقایسه با پرفروش ترین کتاب داوکینز - ژن خودخواه منتشر شده در 1976 فروش بالاتری داشت و به یک و نیم میلیون جلد رسیده است. این هفته داوکینز از کرسی استادی دانشگاه چارلز سیمونی برای درک عمومی از علم که 12 سال عهده دارش بوده است بازنشسته می شود. ممکن است شما از داوکینز این انتظار را داشته باشید که احساس پیروزی سکولاریسم - علمی که داوکینز خودش را وقف آن کرده بود - داشته باشد. روز سه شنبه تعدادی از آنتیست ها کمپینی برای تبلیغ بی خدایی با این پیام تبلیغاتی روی اتوبوسها راه انداخته بودند. " احتمالاً خدایی

وجود ندارد پس حالا فکرش را نکن و از زندگی ات لذت ببر" این کمپین که بوسیله آربین شربین طنز نویس براه انداخته شده بود، امیدوار بودند که بتوانند 5500 پوند را از میان طرفداران خود جمع آوری کنند. در این کمپین داوکینز با اهدای پول خود تعهدش را به آنتیسم نشان داد. تا یک روز قبل پول جمع آوری شده سر به 96000 پوند زده است. در همان هفته وزیر مهاجرت پیش بینی کرد که تا 50 سال آینده بر اثر اصلاحات، قانون کشیش ها را از راه یافتن به مجلس عوام باز خواهد داشت. همزمان آمار ثبت شده ای از تعداد اعضای از نمایندگان مجلس که دانش علمی و ریاضیات آنها در سطح پایینی وجود دارد منتشر شد. حتی بنظر می رسد که در آمریکا حق مذهبی دارد گره اش شل می شود.

وقتی من از داوکینز 67 ساله می پرسم که آیا در دوران خدمت او درک عمومی مردم از علم بهبود پیدا کرده است؟ او با شک نگاهی به من می اندازد و می گوید: می خواهم بگویم وقتی که دوره خدمت من شروع شد، همان اندازه بی تفاوتی هر چند کمتر فعال نسبت به علم وجود داشت؛ اگر شما به مدارس و دانشگاهها سر می زدی و به سخنرانی هایی درباره تکامل گوش می دادی، احتمالاً اقلیت نسبی قابل توجهی از جوانان را می دیدی که بدون اینکه بفهمند با چه چیز مخالفند، مخالفتشان را می دیدی. چون با آن بار آمده بودند. در جواب به اینکه آیا این واقعیت دلیلی بر پایین بودن سطح علمی است یا بالا بودن آموزش های دینی؟ می گوید " اوه، من فکر می کنم این به آموزشهای دینی بر می گردد." از نظر داوکینز در انگلستان نبردی بین منطق گرایی و بنیادگرایی دینی وجود دارد و

ظاهراً پیروزی هر کدام از آنها دور از دسترس است. داوکینز یکی از مشهورترین و پرکارترین جنگجویان این نبرد است. اما سوال این است که آیا داوکینز بیشترین تأثیر را هم گذاشته است؟ هدف مرتب بر کتاب توهم خدا این بود که مردم را به سوی آنتیسم سوق بدهد. اما داوکینز قبول می کند که این کتاب به عنوان ابزاری برای تغییر دین به طور گسترده، ناتوان بوده است. با لبخندی می گوید "بله اما این هدفی غیرواقعی است، هدفی ارزشمند اما غیرواقعی"

در واقع داوکینز به عنوان بزرگترین مهاجم علیه نظریه خلقت گرایی در قرن بیستم توصیف شده است. منتقدان او را به شکست قابل وصفی در رابطه با نظریه اش مبنی بر استعداد طبیعی/انسان برای غیر منطقی بودن متهم می کنند. آنها می گویند روشنفکری او انسانهای خودباخته را غیر قابل تحمل می کند. فراساتش را در حمله به کمپین معروف پیتر کیت مورد سوال قرار می دهند که گفته است ایمان باعث ارضای روحی می شود. از او می پرسم شما چقدر این مسأله را جدی می گیرید.

داوکینز آشکارا به ریشخند می گوید: آیا کسی دوست دارد به چیزی/ایمان داشته باشد برای اینکه ارضا می کند؟ زمانیکه پیش داوکینز می روند تا اتوبوس بی خدایان را به راه اندازد جمله ای که انتخاب می کند با این عبارت شروع می شود " از آنجا که احتمالاً خدایی در میان نیست ... از او می پرسم آیا این عبارت مؤمنین را آتشی مزاج نمی کند و احتمال جانبداری شما از آگنوتیست ها را نشان نمی دهد؟ داوکینز حرفم را قطع می کند و می گوید: نهایتاً احتمالاً آنها را بهم نزدیک می کند و در ادامه می گوید: بله، البته مردم می گویند تلاش بیش از حدی

می پرسم: آیا منطقی است که ما برای اینکه مردم درباره زکاوت شما اطمینان داشته باشند چرا کاری نمی کنی که (ایده هایت) کمتر ترسناک بنظر آیند؟ او با شوق می گوید: بله و این مسأله دقیقاً چیزی است که مرا نگران کرده است. من همیشه با این وضعیت مواجه می شوم و تاکنون هوشمندانه ترین انتقادی است که با آن روبرو شده ام همین است. من فکر می کنم دو راه متفاوت برای این قضیه وجود دارد من نهایت خوشحالی خواهم داشت که اگر مردم آن را انجام بدهند، کار من ثبت در شکستن طلسم حداقل می خواست کاری انجام دهد که گمراه کننده باشد." می پرسم: آیا منظورت گمراه کردن است؟ می گوید: نه... اینکه بتواند خواننده را اغوا کند. و من نمی توانم اینچنین کنم، هر چند می دانم چگونه اینکار را بکنم. داوکینز منتظر عکس العمل من می ماند و ادامه می دهد: اما به نظر می رسد، به نظر می رسد که من بردباری ام را از دست داده ام. البته در طول گفتگو داوکینز واقعاً تلاش بیش از حدی

نیروها و طبقات اجتماعی، تمام امکانات موجود را به خدمت گرفتند تا مردم را تحمیق کنند، خدا را در ذهن آنها فرو کنند و نابرابریهای اجتماعی و طبقاتی را ناشی از خدا و مشیت الهی تبلیغ کنند. در بین مردم بخاطر اینکه به این یا آن خدا و مذهب معتقد بودند، تفرقه و دشمنی ایجاد کنند، با اتکا به اصول و مبانی مذاهب نسبت به زنان، مردان را بر زندگی زنان حاکم کنند و نه فقط بین همه مردم بلکه بین دو جنس جامعه بشری یعنی زن و مرد تفرقه و نابرابری را تا هزاران سال تحکیم و توجیه کنند. ادامه دارد



انسان اولیه مقهور و مغلوب طبیعت بود. از درک علت سیل و طوفان و زلزله و رعد و برق و آتشفشان ناتوان بود. قهر طبیعت همه ابعاد زندگی او را تحت سیطره و کنترل خود گرفته بود. بشر عاجز از درک نیروهای طبیعی دست به خلق خدا زد و به آن پناه برد و تلاش کرد با تقدیس و ستایش و ایثار و قربانی کردن برای این خدایان، از قهر و غضب آنها در امان بماند. مارکس در این مورد می گوید: خدا مخلوق انسان در تنگنا افتاده است" و لنین می گوید: " ترس خدایان را خلق کرد". و انگلس در "آنتی دورینگ" می گوید: "تمام مذهب چیزی جز انعکاس تخیلی آن نیروهای خارجی که زندگی روزمره انسانها را کنترل می کنند، در مغز انسان نیست، انعکاسی که در آن نیروهای زمینی شکل نیروهای مافوق طبیعی را به خود می گیرند" اگر وجود خدایان و مذاهب اولیه مدیون ضعف و جهل انسان اولیه در برابر طبیعت بود، بقا و ادامه حیات خدا و مذاهب بشکل مذاهب پیچیده تر، ناشی از آن نیروهای اجتماعی است که با تکامل جامعه بشری و شکل گیری نظام های طبقاتی برای اعمال سلطه خود و برای سر بزیر نگه داشتن و خفه و مطیع کردن مردم به خدا و مذهب نیاز داشتند. این

فکر می کنم او را دارای حماقت ظاهری نامیدم. آیا شما عکسش را دیده اید فکر می کنم اگر ماجرا را خوانده باشی و عکسش را بهت داده باشنند ... " اندکی تأمل می کند و در ادامه می گوید "اما بهرحال منصفانه نبود".  
قبل از اینکه داو کینز را ببینم پیش خود فکر می کردم که او آنچنان روشنفکر غیر قابل تحملی است که ممکن است ویران کننده هم باشد. اما در عوض او مانند شیری است که دستورات محدودی به خودش داده است تا مانند یک گربه بنظر آید. که هم آسوده تر است و البته اندکی هم نا امید کننده.  
از او می پرسم آیا هیچگاه به افرادی که به خدا باور دارند غبطه خورده است؟  
سرش را به آرامی تکان می دهد و می گوید: نه  
می پرسم اگر چه گفته می شود که ایمان رضایت می آورد؟  
می گوید " البته من خیلی مشتاقم که بگویم به انسان احساس آرامش می دهد، اما که چه؟ فکر می کنم به ازای هر فردی که با ایمان تسکین یافته است، افرادی وجود دارند که بطور فجیعی از آن می ترسند."  
پرسیدم: آیا او به افرادی غبطه نمی برد که مرگ باورمند را برای

تقصیر را به گردن دانشجویان انجام می دهد که بردبار باشد. هر بندهم یا نه شاید به این خاطر بود چند او اطلاق" کاتولیک" به بچه که من کم کم خسته شده بودم".  
ای که والدینش کاتولیک هستند را مانند بسیاری از منطق گرایان یک شرارت آشکار می نامد، به داو کینز دوست دارد که هوش آرامی اضافه می کند " به همان درونی افراد را بر انگیزد و شیوه اندازه شرارت است اگر بچه یک پدر و مادر آتئیست را بیخدا بنامیم. به فراموشی نسبت دهد تا به من هیچگاه این کار را نمی کنم هر حماقت. او میگوید " هر چند هیچ چند افراد زیادی هستند که بچه ها را آتئیست می نامند چون آنها به چیزی باور ندارند" و قتیکه از او نظرش را در این باره می پرسم  
برای چند لحظه ای تمرکز می کند و می گوید "مطمئن نیستم این بحث بسیار حساسی است که باید با آن برخورد کنیم".  
آیا او نگران این مسأله است که بار علمی تحصیل کردگان پایین آمده است هرچند راه یافتن به دانشگاه آسانتر شده است؟ در جواب می گوید: " اینجا من کاملاً موافقم که مانند یک آدم عقب مانده بنظر نرسم، زمانیکه من در دهه شصت شروع به تدریس کردم برای من بسیار خوشحال کننده بود از اینکه دانشجویانی داشتم که مشتاق و علاقه مند بودند و کار تدریس واقعاً تبادل افکار و گفتگویی واقعی بود، اما این احساس خوب را رفته رفته از دست دادم. و من مردد بودم که لحظه ای فکرنشده بود، هر چند



اروپا بر علیه فئودالیسم، مذهب و اشراقیت تبیین می کرد. مارکسیسم علت وجودی و چگونگی مبارزه با مذهب را بر مبنای تئوری ماتریالیسم دیالکتیک توضیح داده و راه مبارزه با آن را روشن می کرد.

سیستم نظری مذهب و جهان بینی مذهبی، یعنی مجموعه احکامی که هر مذهبی با آنها جهان و طبیعت و دنیای پیرامون را توضیح می دهد و قواعد و قوانینی که برای زندگی فردی و اجتماعی انسانها به آنها دیکته می کند، براساس اعتقاد به یک قدرت ماورا طبیعت و مافوق انسان است. نیرویی که گویا خالق و حاکم بر جهان و ناظر بر همه چیز است اما تعقل و شناخت بشر تماما آن را رد می کند. نیرویی که شناخت حسی بشر و تجربه مادی او نمی تواند آن را درک کند. نیروی مجهول و موهومی که قدرت و عظمت آن دقیقا به اندازه ناتوانیها و مجهولات ذهن بشری است. مذهب ضد علم است و دگمهای مذهبی را با هیچ تئوری و متد علمی نمی توانیم ثابت کنیم. این ضدیت مذهب با علم باعث شده که هرچه علم بیشتر پیشرفت می کند، سیستم نظری مذهب در برخورد به پدیده های مادی و طبیعی و همچنین اصول و قواعد زندگی اجتماعی کمرنگ تر و بی اعتبارتر بشود. دیگر نمی توان داستان خلقت و آدم و حوا را به کسی قبولاند، یا اینکه مثلا زن نصف مرد است یا مغز و قدرت ذهنی او از مرد کمتر است و غیره. نقد مذهب صرفا مختص به مارکسیسم نیست. هر مکتب و جهان بینی غیر مذهبی به درجه ای که به شناخت علمی دنیا و استانداردهای علمی بشر متکی باشد، در مقابل مذهب قرار می گیرد. در واقع ماتریالیسم و اتمیسم مکاتبی هستند که به اندازه خود مذهب قدیمی هستند. این رنسانس علمی و فرهنگی در قرون ۱۶ و ۱۷ بود که جان و قدرت تازه ای به ماتریالیسم و اتمیسم بخشید و قادر شد روشهای علمی شناخت جهان را به جای اسکولاستیسیسم کلیسا و خرافات مسیحیت بگذارد. مارکسیسم هم یک ایدئولوژی ماتریالیستی و اتمیستی است. یعنی معتقد است که اولاً هیچ نیروی ماورا طبیعت و جامعه و مافوق انسان وجود ندارد. انسانها مخلوق خدا نیستند بلکه جزئی از طبیعتند و در آن رشد و تکامل می یابند. و ثانیاً تمامی آنچه که اعتقادات و ذهنیات و فرهنگ بشری نامیده می شود یعنی مکاتب مختلف فلسفی، علمی، هنری، مذهبی، اخلاقیات و آداب و رسوم، از زندگی مادی و شرایط مادی و عینی زندگی انسانها، از رابطه عینی آنها با طبیعت و جامعه و یکدیگر ناشی می شود. مارکسیسم هم مثل اتمیسم و سایر مکاتب ماتریالیستی در مقابل مذهب قرار دارد. اما مارکسیسم از ماتریالیسم مجرد، حسی، و مکانیکی فراتر رفته و نقد مارکسیستی مذهب فقط به اتمیسم محدود نمی شود.

مارکس و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس بعنوان یک فیلسوف ماتریالیست و اتمیست و بعنوان یک سوسیالیست انقلابی هم وجود خدا را منکر بود و هم به نقش ایدئولوژیک مذهب و بعنوان بیگانه کننده انسان از خود اعتقاد داشت. مارکس بعنوان یک سوسیالیست معتقد بود که تاریخ جهان چیزی نیست جز آفرینش انسان توسط کار و تعقل خود بشر و پیشرفت طبیعت و جهان مادی در خدمت انسان. از این رو انسان خود شاهد غیرقابل انکاری بر ظهور خویش است. علاوه براین انسان شاهدهی بر وجود جهان مادی و طبیعت است و جهان مادی بعنوان انعکاس وجود بشر، بشر را ثابت می کند. دیگر مساله وجود یک نیروی بیگانه ماورا انسان و طبیعت، مساله ای که در خود به معنی نفی جهان مادی و انسان است عملاً غیر ممکن است. مارکس در "مقدمه ای بر نقد فلسفه حق هگل" با هگلی های چپ جدل و پلمیک می کند. مارکس معتقد است که اساس نقد مذهب این است که انسان مذهب را آفریده، خدا و

مذهب انسان را خلق نکرده. مذهب در واقع خودآگاهی انسانی است که هنوز خود را بازنیافته یا خود را باخته و از دست داده است. اما انسان یک موجود انتزاعی فارغ از جهان اطراف خود نیست. انسان، انسان جهان، دولت و جامعه است. این دولت و جامعه، مذهب را تولید می کنند. مذهب تئوری عمومی این جهان است. دایره المعارف آن و منطق آن در یک فرم و ظاهر عامه پسند است. معنویات این جهان و زمینه عمومی توجیه این جهان است. انعکاس ذات بشری در یک قالب شبح گونه است. مبارزه علیه مذهب از این رو مبارزه ای غیر مستقیم علیه جهانی است که مذهب معنویات آن را می سازد. ستم مذهبی، انعکاس و بیان ستم های واقعی و ملموس است و اعتراض به مذهب، اعتراض به ستم های این جهان است. مذهب آه مخلوق ستم دیده است، روح جهان بی روح و قلب جهان قسی القلب است. مذهب آفیون مردم است. اعتقاد به مذهب که یک خوشی و سعادت خیالی و دروغین را در بین مردم بوجود می آورد، در واقع نشانه خواست و تمنای مردم برای دستیابی به خوشحالی و سعادت واقعی در جهان است. این خواست که مردم باید توهم در مورد موقعیت و شرایط مادی شان را کنار بگذارند به این معنی است که باید خود این شرایط و موقعیت را (که برای توجیه خود محتاج به توهم و خیال سازی در بین مردم است) تغییر دهند. از این رو نقد بهشت و مذهب تبدیل به نقد جهان زمینی می شود، نقد مذهب به نقد قانون، به نقد الهیات و به نقد سیاست منجر می شود. ۸.

مارکسیسم به ضرورت اجتماعی و سیاسی مذهب و کارکرد آن در نظام طبقاتی معتقد است. ماتریالیسم دیالکتیک که از ارکان فلسفه مارکسیسم است، مذهب را یک پدیده اجتماعی می داند که نظامهای طبقاتی حاکم و سرمایه داری از آن برای تحکیم سلطه خود بر کارگران و مردم محروم

استفاده می کنند. ماتریالیسم دیالکتیکی مذهب را عامل ایجاد تفرقه و جدایی و تبعیض می داند. از این رو فلسفه مارکسیسم از نقد مذهب بعنوان یک ایدئولوژی ضد علم و خرافاتی فراتر رفته و به نقد مذهب زمینی و ضرورت و کارکرد آن بسط می یابد. این وجه تمایز مارکسیسم از اتمیسم است. فلسفه مارکسیسم می گوید: ذهنیت انسانها نتیجه و انعکاس زندگی و دنیای مادی بیرون از آنهاست. سوال این است که ذهنیت مذهبی و اعتقاد بشر به خدا و ماورا طبیعه، انعکاس چه شرایط و مناسبات عینی و مادی در زندگی بشر است؟

انسان اولیه مقهور و مغلوب طبیعت بود. از درک علت سیل و طوفان و زلزله و رعد و برق و آتشفشان ناتوان بود. قهر طبیعت همه ابعاد زندگی او را تحت سیطره و کنترل خود گرفته بود. بشر عاجز از درک نیروهای طبیعی دست به خلق خدا زد و به آن پناه برد و تلاش کرد با تقدیس و ستایش و ایثار و قربانی کردن برای این خدایان، از قهر و غضب آنها در امان بماند. مارکس در این مورد می گوید: خدا مخلوق انسان در تنگنا افتاده است" و لنین می گوید: "ترس خدایان را خلق کرد". و انگلس در "آنتی دورینگ" می گوید: "تمام مذهب چیزی جز انعکاس تخیلی آن نیروهای خارجی که زندگی روزمره انسانها را کنترل می کنند، در مغز انسان نیست، انعکاسی که در آن نیروهای زمینی شکل نیروهای مافوق طبیعی را به خود می گیرند" اگر وجود خدایان و مذاهب اولیه مدیون ضعف و جهل انسان اولیه در برابر طبیعت بود، بقا و ادامه حیات خدا و مذاهب بشکل مذاهب پیچیده تر، ناشی از آن نیروهای اجتماعی است که با تکامل جامعه بشری و شکل گیری نظام های طبقاتی برای اعمال سلطه خود و برای سر بزیر نگه داشتن و خفه و مطیع کردن مردم به خدا و مذهب نیاز داشتند. این نیروها و طبقات اجتماعی، تمام

## کمونیسم کارگری و مذهب قسمت دوم اعظم کم گویان

### عصر روشنگری

بشر بطور علی العموم. برخلاف مذهب که زجر و خفت و بی شخصیتی انسانها را تبلیغ و تحمیل می کرد، روشنگری مدافع سرسخت لذت و خوشی و سعادت این جهانی نوع بشر بود. مفاهیم مسیحی در مورد "انسان خوب" و "زندگی خوب" همه به طور رادیکالی کنار گذاشته شدند.

جنبش روشنگری موجب برانگیختن موج انقلابهای بورژوازی علیه فئودالیسم، سلطنت و دستگاه کلیسا و ایدئولوژی و روبنای سیاسی نظام فئودالی در فرانسه، آمریکا و انگلستان شد. قدرت جاودانی تاج و تخت شاه و کلاه و ردای کشیشها و کاردینالها به طاق نسیان زده شد. قدرت شاه بعنوان نماینده خدا در روی زمین مغلوب انسان زمینی شد. سرهای تاجدار در اروپا یکی پس از دیگری بی تاج می شدند. انقلاب فرانسه اوج تحقق ایده الهای جنبش روشنگری بود. در فرانسه بویژه افشار رادیکال جامعه دست به تصفیه حساب خونین با کشیشان زدند. کشیش و کاردینالها که با انگیزیسبون و زدن مهر جادوگر به هر ناراضی و هر انسان عاقلی و تفتیش عقاید مردم را خفه کرده بودند، حالا دنبال سوراخ موش می گشتند. کشیشان را به درختها بسته و دار می زدند. کشیش و کاردینالها جرات نداشتند در انظار عموم ظاهر شوند. پارلمان جای نظم اشرافی و سلطنت را گرفت. بیانیه حقوق انسان به جای تعابیر مذهبی از انسان، حکومت و جامعه نشست. قید و بندهای فئودالی از سر راه رشد فعالیت اقتصادی فرد برداشته شد. این دوره پیش درآمد تحولات بورژوازی از جمله رشد صنعت و تجارت، غلبه سرمایه داری، استقرار شهرها بعنوان مراکز مدنیت و مراکز اصلی فعل و انفعالات اجتماعی و اقتصادی شد. سواد و آموزش از جانب فلاسفه و نویسندگان این عصر نه برای نخبگان و الیت جامعه بلکه برای توده هر چه وسیعتری از مردم لازم و قابل دسترس شمرده می شد. دیگر کلیسا و اشرافیت و فئودالها اختیار اقتصاد جامعه را نداشتند. بلکه این افراد و آحاد بودند که با داشتن مالکیت خصوصی امور خودشان را اداره می کردند. فرصتهای برابر و تحرک اجتماعی فرد در پروسه رقابت برای کسب ثروت و سرمایه پرچم اقتصادی این جنبش بود. خدمات اجباری رعایا به فئودالها و زمینداران لغو شد. مناسبات فئودالی جای خود را به اصول بازار آزاد و آزادی عمل برای افراد دارای مالکیت خصوصی داد. دولت اموال کلیسا را مصادره کرد. انقلابیون یک حرکت وسیع و پر دامنه را برای مذهب زدایی از جامعه، فرهنگ، دولت، سیاست و آموزش و پرورش برپا کردند. قرون ۱۸ و ۱۹ قرون رشد روشنگری ضد مذهبی و عروج اتم ایسم و ماتریالیسم بودند. مرکز این جنبش در اروپا - فرانسه - بود اما مناطق دیگر جهان را هم تحت تاثیر قرار داد. امواج روشنگری در اواخر قرن نوزدهم به ایران و سایر جوامع خاورمیانه سرایت کرد. افکار و فعالیتهای فتحعلی آخوندزاده روشنگر جسور ضد مذهب و ضد ارتجاع و عقب ماندگی در ایران از نمونه های زنده روشنگری در جوامع شرقی است. همینطور حزب کمونیست ایران که در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰ میلادی) تشکیل شد، نسبت به مبارزه و روشنگری علیه مذهب صریح بود و تبلیغات ضد مذهبی می کرد. ۷

#### مارکسیسم و مذهب

مارکسیسم، ماتریالیسم مارکس و سوسیالیسم مارکسیستی بر دوش این جنبش اتم ایستی، ماتریالیستی و روشنگرانه و با تکیه بر آن ظهور کردند. مارکسیسم ضمن اینکه محصول آرمانهای روشنگری یعنی خوش بینی و امید به پیشرفت و برابری و اتکا به دانش و آگاهی بود، در عین حال جنبش روشنگری را در متن تکامل تاریخی و اجتماعی بشر قرار داد و آن را بعنوان بورژوازی قرن ۱۸

عصر روشنگری با تکیه بر رنسانس علمی و فرهنگی قرون ۱۶ و ۱۷ در اروپا آغاز شد. پیام و روح روشنگری، تعقل، طبیعت گرایی، پیروزی روشنایی بر تاریکی، خورشید بر ماه، روز بر شب، و استدلال و عشق و امید بر تاریکی، نفرت و انتقام بود. روشنگری بر دوش رنسانس قرار داشت که تاریکی و جهل کلیسا را از میان برداشت. عصر روشنگری مهر فعالیت فکری و فلسفی سه فیلسوف بزرگ انگلیسی بیکن، جان لاک و نیوتون را بر خود داشت هر چند که هیچ مرز و محدوده ای را نشناخت. روشنگری جنبشی بین المللی بود که در فرانسه، انگلیس، اسکانلند، آمریکا، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و روسیه جریان داشت. ولتر و منتسکیو از فرانسه از پرچمداران اصلی آن بودند. فرانکلین و جفرسون از آمریکا به آن پیوستند. موسیقیدانان، نمایشنامه نویسان، دانشمندان و فیلسوفان از همه جا به آن پیوستند. روشنگری از سالهای ۱۶۸۰ آغاز و تا سالهای ۱۷۹۰ ادامه داشت و علیه اشرافیت و فئودالیسم و کلیسا به مقابله برخاست. پیام روشنگری این بود که عقل و خرد و استدلال، و نه ایمان و دین و سنت باید مبنای زندگی مردم قرار بگیرد. عقل و خرد برای انتقاد بیرحمانه از اقتدار مذهب و سلطنت بکار گرفته شد. خرافات و مذهب بشدت زیر ضرب قرار گرفتند. تعقل و خرد خدمتگزار بشریت شمرده می شدند. لذت و خوشی مقصود و معنا و فلسفه زندگی انسانها بشمار رفته و در همین جهان فعلی و زمینی قابل تحقق و دسترسی محسوب می شدند. در این جنبش، جهان و طبیعت نه توسط خدا و معجزه خداوندی و قدرت مافوق و ماورا انسان و طبیعت بلکه توسط قوانین علمی و تعقلی تبیین می شدند. این قوانین را هم همین بشر خاکی از طریق مندهای علمی تجربه و مشاهده و آزمایش و تعمق کسب می کرد. علم و تکنولوژی موتور محرکه پیشرفت و ترقی تلقی شده و به زنان و مردان این امکان را می داد که طبیعت را در خدمت تامین نیازهای خود و کسب خوشی و لذت و سعادت در همین جهان بکار گیرند. علم و غلبه بر خرافات و جهل موجب شد که درست بر خلاف قرون وسطی، رفرم و بهبود در موقعیت انسانها و یک زندگی کامل و شاد برای انسان در چشم انداز قرار بگیرد، افراد و آحاد بشر را از فشارهای مختلف نجات دهد و حقوق سیاسی، اقتصادی و آزادی فکر و اندیشه و اخلاق را برای انسان به ارمغان بیاورد.

مرکز نقل و محور جنبش روشنگری مخالفت بیرحمانه با مذهب و جهالت مذهبی بود. ولتر از سردمداران بود. این جنبش برای جدایی مذهب از زندگی اجتماعی و دولت می کوشید و مذهب را امر و علاقه فردی انسانها تلقی می کرد. اگر مذهب در این جنبش هیولا و شیطان به شمار می آمد، علم قهرمان بشمار می آمد. بسیاری از نویسندگان و نظریه پردازان روشنگری دانشمند، پزشک، ریاضیدان و نویسندگان رساله های علمی بودند. کنترل مذهب و سلطنت بر افکار و آرای آزادیخواهان موجب دستگیری فلاسفه ای مانند دیدرو، هولباخ، هولتیوس و منتسکیو و سایرین شد. یکی از ابزارهای مهم مبارزه این جنبش با مذهب، پورنوگرافی مدرن بود که در مقابل سانسور مذهبی نیازها و تمایلات جنسی انسان قرار داشت. دیدرو، منتسکیو و فرانکلین در مورد لذت جنسی بعنوان یکی از بهترین احساسات انسانی می نوشتند. شعار این دوره "زندگی"، "آزادی" و "خوشی" بود. عصر روشنگری سرشار از امید بود، امید برای از بین بردن نابرابری بین ملتها و پیشرفت برابری بین انسانها در یک ملت و کشور و تعالی نوع